پایمردی به سبک لیلی گلستان

رادمنش | دوره‌ای یک‌ساله را در مدرسه شبانه‌روزی راهبه‌های دومینیکن در فرانسه گذراند، اما با گریه و التماس زیاد توانست پدرش را -که خودش او را مستبد می‌داند- راضی کند تا به ایران برگردد. احتمالا هرکس دیگری هم جای او بود مساحت آن خانه را با هیچ جغرافیای دیگری عوض نمی‌کرد، آن هم با مدرسه‌ای که باید در آن ریاضت کشید و سخت گذراند. البته دوباره جلای وطن کرد، اما این بار برای تحصیل در رشته طراحی لباس به پاریس رفت و هرچند این محیط تازه خشکی مدرسه شبانه‌روزی راهبه‌ها را نداشت، باز هم در مصاحبه‌های مختلف گفته است که دوری از دوستان و خانواده برایش سخت بوده است.

زندگی لیلی گلستان از چندین منظر جالب توجه است. به سیر تاریخی زندگی او که نگاه کنیم، مرتفع‌ترین نقطه را دختر ابراهیم گلستان بودن خواهیم یافت. درست است که او پدرش را فردی زورگو و مستبد می‌داند (احتمالا بزرگ‌ترین منتقد ابراهیم گلستان هم او باشد) اما اعتراف می‌کند که مزایای زیادی هم داشته است این رابطه خونی. خانه ابراهیم گلستان پاتوق صاحب‌نام‌های بزرگ ادبیات و هنر و فرهنگ حوالی دهه ۳۰ تا ۵۰ بوده و لیلی گلستان کودکی و نوجوانی را شاهد ایده‌ها و بحث‌ها و جدال‌ها و شوخی‌های این جمع نادر بوده است و خودش را «ناظر خاموش» آن فضا معرفی می‌کند. دختر ابراهیم گلستان بودن باعث شد که او حتی با کارگردانان شهیری چون تروفو و گُدار ناهار بخورد: یک بار پدرم برای کار استودیویش به پاریس آمد و یک روز به من گفت که امروز با چند فرانسوی قرار ناهار دارد و مرا با خودش برد. من ۱۸، ۱۹ سال داشتم. وقتی به رستوران رفتیم، پدرم آن دو فرانسوی را به من و من را به آن دو معرفی کرد: دخترم لیلی، مسیو ژان لوک گدار، مسیو فرانسوا تروفو! من بهت‌زده و حیرت‌زده زبانم بند آمده بود.

ترجمه، نقطه عطف دیگر زندگی لیلی گلستان است. «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» اوریانا فالاچی اولین کتابی بود که ترجمه کرد و آن‌قدر انتخاب خوبی بود و چنان خوب از پسش برآمد که نامش را به عنوان استعدادی نوظهور سر زبان‌ها انداخت. اما انتخاب‌های خوب او که برخاسته از سلیقه و دقت نظرش است باعث شد کتاب‌هایی که ترجمه کرده است، از آثار ماندگار ترجمه در ایران شود. «زندگی در پیش رو»ی رومن گاری، «میرا»ی کریستوفر فرانک، «بیگانه» آلبر کامو، «گزارش یک مرگ» به قلم گابریل گارسیا مارکز و «اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری» نوشته ایتالو کالوینو چند نمونه از آثار برگردان او هستند که به چاپ‌های متعدد رسیده‌اند. «زندگی در پیش رو» از سوگلی‌های افست‌فروشان است و کسی نمی‌داند دقیقا چند نسخه از آن فروش رفته است، اما آن‌قدر هست که بشود آن را با اطمینان از پرفروش‌ترین رمان‌های ترجمه در بازار ایران دانست. «بیگانه» هم با وجود اینکه ترجمه‌های متعددی دارد، هنوز جایگاه برگردان گلستان از آن رفیع است و این ترجمه مرتب تجدیدچاپ می‌شود.

راه‌اندازی گالری از فعالیت‌های مهم دیگر این زن توانمند است که زیر سایه پررنگ نام پدر محو نشد. او بارها گفته است که در گالری‌اش از جوانان حمایت می‌کند. اصلا در ایران مانده است که اثر بگذارد و کاری بکند. لیلی گلستان منتقد جدی کسانی است که نماندند. او در مصاحبه‌ای با سعید برآبادی می‌گوید: من فکر می‌کنم آدم‌هایی که رفتند، اشتباه کردند و آدم‌هایی که ماندند همه در حرفه خودشان زحمت کشیدند و کار کردند. مثلا گلشیری کار کرد، حتی با زجر. پدرش درآمد، پدر ما هم درآمد. ما که آدم سیاسی‌ای هم نبودیم، پدرمان درآمد. مگر وقتی که کتاب‌فروشی دایر کردیم، کار آسانی بود؟ مگر ترجمه‌های من آسان چاپ می‌شود؟ هنوز هم سخت است این کار! مگر گالری‌داری کار آسانی است که می‌گفتند این تابلو نباشد این تابلو باشد، این نباشد، این باشد. حرف چیز دیگری است؛ ما ماندیم و سختی کشیدیم و کار کردیم و به درد خوردیم. خودم که هیچ ولی گلشیری چند نویسنده تحویل این مملکت داده است؟ آیدین آغداشلو چند نقاش تحویل مملکت داده؟ [...] این‌ها مهم است. من هم آن نقاش‌ها را حمایت کردم، با همین گالری گلستان. کارهایشان را آوردیم اینجا، برایشان فروختیم و معروفشان کردیم. به همین خاطر است که می‌گویم رفتن کار بسیار احمقانه‌ای بود.

ساراماگو، آیینه‌ساز وجدان بشری

درباره خالق «کوری» که شهرت جهانی‌اش را در سن بالا به دست آورد

رضوانی| ژوزه ساراماگو می‌تواند امید و الگوی همه شکست‌خوردگان باشد. نویسنده پرتغالی برنده نوبل که آثارش به زبان‌های گوناگون ترجمه شده و چند میلیون نسخه فروش رفته است، در سنی که بعضی در آن به خانه سالمندان می‌روند، تازه شناخته شد و به شهرت رسید.

او که سال ۱۹۲۲ در دهکده‌ای کوچک در شمال لیسبون پرتغال به دنیا آمده بود، از زندگی ادبی‌اش خیری ندید تا سال ۱۹۸۲. «بالتازار و بلموندا» همان اتفاقی بود که هر نویسنده‌ای در طول عمر حرفه‌ای‌اش حسرت رسیدن به آن را می‌خورد. ساراماگو این رمان را در شصت‌سالگی منتشر کرد و ۶ سال بعد، ترجمه انگلیسی آن، اتفاق را کامل کرد و شهرت از راه رسید. البته او در جوانی سعیش را کرده بود اما «کشور گناه» که نخستین رمانش بود و زمانی که ۲۵ سال داشت منتشر شده بود، اقبالی نیافت و ناشر دیگر حاضر نشد خطر انتشار رمان دومش را بپذیرد و این شکست‌ها آن‌قدر دلسردش کرد که تا ۳۵ سال بعد چیزی منتشر نکرد. اما بازگشت ققنوس‌وار این نویسنده چنان تأثیرگذار بود که ۱۶ سال پس از شروع دوباره به نوشتن و در سال ۱۹۹۸، جایزه نوبل ادبیات با افتخار به او اهدا شد. آکادمی نوبل در متن بیانیه خود در مورد انگیزه دادن این جایزه به ساراماگو چنین نوشت: به خاطر نوشته‌هایی که با تخیلات، شفقت و طعنه تقویت شده‌اند و ما را یک بار دیگر قادر به درک واقعیت گریزپا می‌سازند.

«کوری» معروف‌ترین و احتمالا ماندگارترین اثر اوست که به زبان‌های مختلف برگردانده شده و در ایران هم ترجمه‌های متعددی از آن به بازار آمده است، اثری جهانی با پیامی جهان‌شمول. داستان «کوری» در شهری بی‌نام می‌گذرد که به طور ناگهانی و بدون دلیل خاصی، شهروندان آن بینایی خود را از دست می‌دهند و افراد سالم، کوران را به پادگانی منتقل می‌کنند و آنجاست که می‌بینیم حتی درد و رنج مشترک هم نمی‌تواند مانعی بر طمع و خودخواهی و تمامیت‌خواهی بشر باشد.

شاید ذهن ساراماگو نیاز به سال‌ها تمرین و مطالعه و تجربه داشت که بتواند چیزی تراوش کند که همه مخاطبان را به تحسین وادارد. شاید گذر عمر و دنیادیدگی لازم بود که ساراماگوی پیر بتواند آنچه را از بشر دیده است در قالب داستانی تمثیلی به زیبایی روایت کند تا آیینه‌ای باشد پیش روی آدمیزاد که بازشتی‌هایش مواجه شود، پلیدی‌هایی که شاید هیچ‌وقت تمام نشود، اما روشن‌ضمیران و روشن‌اندیشان را چاره‌ای نیست جز اینکه از کلام آیینه بسازند تا شاید موجودی که خود را اشرف مخلوقات می‌خواند و می‌داند، با دیدن چهره خود در آن، کمی شرم کند.

احمد مسجدجامعی، عضو شورای شهر تهران: **آن زمان که ما می‌خواستیم زبان بخوانیم، به ما می‌گفتند که زبان را با ترجمه‌های نجف دریابندری بخوانید؛ چراکه به‌قدری خوب ترجمه می‌کند که با خواندن آثار او هم زبان انگلیسی و هم زبان فارسی تقویت می‌شود.**

اقتباس نداریم!

درباره چگونگی اقتباس ادبی در حوزه داستان و نمایشنامه ایرانی

گزارش

طرح: Gérard DuBois

مریم قاسمی | اقتباس ادبی جزو دشوارترین مراحل نویسندگی است؛ مرحله‌ای بالاتر و پیچیده‌تر از دانش و تسلط نویسنده به آثار مهم ادبی جهان و دوره تاریخی آن آثار! ازاین‌روست که بیشتر اقتباس‌های ادبی در زمینه داستان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی به وسیله نویسندگانی باتجربه و حاذق صورت می‌پذیرد. این موضوع در همه کشورهایی با سابقه ادبی، مسئله‌ای مهم به شمار می‌رود، بااین‌همه به نظر می‌رسد نویسندگان ایرانی اقتباس ادبی را امری آسان می‌پندارند و معمولا بدون درنظر گرفتن اصول آن دست به اقتباس یا برداشتی آزاد از آثار ادبی مهم جهان می‌زنند. گاه می‌بینیم برخی اقتباس‌های ادبی در کشور ما در حد استفاده از نام‌ها و تعدادی از دیالوگ‌های معروف اثری مشهور می‌ماند و وقتی به درون اثر بازآفرینی شده قدم می‌گذاریم حرف تازه‌ای هم که با مسائل زمان ما ارتباط داشته باشد نمی‌یابیم. از سویی دیگر درحالی که اقتباس ادبی فرایندی است که معمولا یا به شیوه آزاد یا وفادار یا... انجام می‌شود، بسیاری از اقتباس‌های ما با عنوان برداشت‌های آزاد صورت می‌گیرد. برداشت آزاد از جمله روش‌هایی است که خودش نیازمند اصول و قواعدی است اما برخی نویسندگان با استفاده از واژه «آزاد» در هرگونه نقد را بر روی خود و اثر خود می‌بندند تا از اتهاماتی از قبیل سرقت ادبی در امان بمانند. باوجود اینکه امروز نویسندگان علاقه زیادی به انجام اقتباس‌های ادبی دارند و دست روی آثار ادبی مطرح جهان می‌گذارند، صاحب‌نظران حوزه ادبیات داستانی و ادبیات نمایشی حاصل تلاش آن‌ها را کمتر «اقتباس» می‌دانند! در سطرهای زیر سعی داریم کیفیت اقتباس‌های ادبی و یا برداشت‌های آزاد از آثار ادبی را در گفت‌وگو با غلامرضا ذات‌علیان، استاددانشگاه و مترجم ادبیات فرانسوی، علی صنعوی، مترجم ادبی، و سهند خیرآبادی، نمایشنامه‌نویس، بررسی کنیم.

چکاندن عصاره آثار کهن در بازآفرینی

اقتباس‌کننده باید بتواند عصاره اثر ادبی کهن را بگیرد و آن را در اتمسفر جدید بچکاند. در این صورت است که هرچه در بازآفرینی، شکل و شمایل اثر کهن فرو ریزد و فضاها تغییر کند باز رنگ و بوی اثر اصلی در اثر بازآفرینی شده احساس می‌شود. چنان‌که استاد پیشکسوت گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد نیز می‌گوید، برای نمونه در نمایشنامه‌ها و تراژدی‌های ژان راسین یا پیر کورنی، تعداد اندکی از سوژه‌ها به مسائل عصر خودشان مربوط می‌شود ولی باقی آن‌ها مربوط به عهد عتیق است. آن‌ها آن دسته از ایده‌هایی را نیز که از اثری دیگر می‌گیرند عینا وارد کار خود نمی‌کنند بلکه با توجه به روحیات مردم و درک و دریافت خودشان از مسائل تغییراتی در آن می‌دهند، درحالی که استخوان‌بندی همان استخوان‌بندی آثار کهن است.

به گفته غلامرضا ذات‌علیان، از سده هفدهم که نمایشنامه‌نویسان بزرگ فرانسه مثل ژان راسین، مولیر و... تا میزان زیاد و حتی داستان‌نویسان، بیشتر به آثار عهد عتیق مراجعه کردند، بحث اقتباس ادبی جدی شد و نویسندگان مهم جهان با حفظ اصول مربوط، به اقتباس‌های ادبی دست زدند.

این استاد دانشگاه یادآور می‌شود که چون همه وقتش معطوف ترجمه و ادبیات فرانسه است همه آثار تئاتر معاصر ایران را بررسی نکرده است و شاید به همین دلیل است که هیچ اثر اقتباسی جدی‌ای در این حوزه به چشمش نخورده است. او در عین حال می‌گوید: هرچیزی که این روزها در کتاب‌ها، رسانه‌های تصویری و... می‌بینیم مسائل سطحی و روزمره است. وقتی نویسندگان و تولیدکنندگان آثار هنری ما دغدغه‌هایشان تا این حد سطحی شده است نمی‌توان انتظار اقتباس‌هایی از آثار ادبی مهم جهان -که حرف‌های مهمی دارند- داشت.

سنت ادبی ناپیوسته

اقتباس ادبی کار دشواری است و نویسنده در ابتدا باید نویسنده خوبی باشد تا بتواند اقتباس خوبی هم انجام دهد. یک نویسنده خوب هم معمولا در بستر ادبی خوبی پرورش می‌یابد. ازاین‌رو شاید پیوسته نبودن سنت ادبی ما دلیل اصلی اقتباس‌های بسیار ضعیف از سوی نویسندگان ایرانی باشد. این نظر علی صنعوی، مترجم ادبی، است. او می‌گوید: یکی از مشکلات ما این است که سنت ادبی پیوسته‌ای نداریم، درحالی که کشوری چون ترکیه با اینکه درظاهر ادبیاتش تفاوت زیادی با ادبیات ما ندارد، سنت ادبی پیوسته‌ای دارد. آن‌ها همیشه توانسته‌اند در فضای آزادتری بنویسند و نویسندگان خوبی هم پرورش داده‌اند، برای همین است که اقتباس‌های آن‌ها قوی‌تر از ما بوده است.

به باور مترجم رمان «کاخ رؤیاها»، درشرایطی که تاریخ ادبی ما چنین ضعفی دارد بر نویسندگان لازم است پژوهش تاریخی را جدی بگیرند اما متأسفانه نویسنده‌های ما به پژوهش تاریخی بر روی یک اثر اهمیت نمی‌دهند و این در ادبیات ما ضعفی بزرگ است.

صنعوی ادامه می‌دهد: وقتی ما در رمان‌نویسی و داستان‌نویسی ضعیف هستیم، نمی‌توانیم آثار اقتباسی قوی‌ای داشته باشیم. ازاین‌رو اقتباس‌های ما بیشتر در حوزه سینما صورت می‌پذیرد؛ مثلا فرزاد مؤتمن اثری سینمایی خلق کرد که برداشت آزادی بود از «شب‌های روشن» داستایفسکی. این فیلم را خیلی‌ها پسندیدند اما نه برای کسانی که خودشان با آثار داستایفسکی آشنایی داشتند، چراکه این‌ها نتوانستند ارتباط معنایی درستی بین آثار این نویسنده بزرگ روس و اثر اقتباسی بر پایه یکی از کتاب‌هایش بیابند.

این مترجم بسیاری از آثار داستانی را که در ایران خلق می‌شوند گرته‌برداری از کارهای موفق تجاری آمریکا می‌داند و می‌گوید: در این میان به سبک‌های نوشتاری نوجوان‌پسند خیلی برخورد می‌کنیم که طرفداران زیادی هم دارند. اما معمولا در این آثار نمی‌توان ردی از طرح و یا داستان اصلی دید. از سوی دیگر در میان آثار اقتباسی نویسندگان ایرانی، اقتباس از آثار بزرگ جهان به چشمم نخورده است. مثلا ندیده‌ام داستان‌نویسی سراغ «جنگ و صلح» تالستوی برود.

او معتقد است از یک‌سو سیستم ممیزی به نویسندگان ایرانی اجازه نمی‌دهد سراغ برخی آثار بروند و از سوی دیگر نویسندگان ایرانی توانایی خلق شخصیت‌هایی مانند شخصیت‌های آثار برجسته ادبیات جهان را ندارند: ما واقعا نمی‌توانیم نویسنده حرفه‌ای داشته باشیم؛ کسی که تمرکز کاملش را روی کار بگذارد و شخصیت‌پردازی کاملی انجام دهد.

فقر سوژه نویسندگان ما را به سمت اقتباس می‌کشاند

فقر سوژه عامل مهمی است که دست نویسندگان ایرانی را در مقابل آثار ادبی مهم جهان به‌ویژه برای نوشتن نمایشنامه دراز می‌کند. در بسیاری از مواقع نویسندگانی که نمی‌دانند روی چه موضوعی کار کنند و از سویی تصمیم دارند اثری با ویژگی‌های درخور ادبی هم تولید کنند، کوتاه‌ترین راه را برای رسیدن به مقصد در اقتباس ادبی می‌بینند. اما حاصل این میان‌بر زدن اقتباس ادبی نیست، بلکه به دلیل ناتوانی نویسنده و تسلط نداشتن او به مسائل مهم ادبی و اثر مربوط، تنها منجر به نوعی سرقت ادبی می‌شود. ازاین‌روست که سهند خیرآبادی، نمایشنامه‌نویس و منتقد، بیشتر اقتباس‌های ادبی، به ویژه در نمایشنامه‌ها را نوعی سرقت ادبی توصیف می‌کند. او می‌گوید: اقتباس ادبی زمانی منطقی است که محصولش کاربردهای روزانه آن جامعه را داشته باشد. بر اساس نظر «فوکو» وقتی داریم درباره گفتمان قدرت صحبت می‌کنیم، باید ببینیم در این روزگار درباره چه مباحثی می‌شود صحبت کرد. در حقیقت اقتباس زمانی پا به میدان می‌گذارد که نویسنده نمی‌تواند درباره گفتمان قدرت به زبان مستقیم صحبت کند. ازاین‌رو کلام و مفهوم را می‌گذارد در دهان کاراکترهای دیگری که بتوانند به زبان غیر مستقیم حرف بزنند. این‌طور نیست که من نویسنده بروم «آژاکسِ» سوفوکل (تراژدی‌نویس یونان باستان) را بخوانم و تحت‌تأثیر قرار بگیرم و بگویم اقتباس کرده‌ام و بعد همان را ببرم روی صحنه تئاتر! یا مثلا از فلان داستان و رمان خوشم آمده باشد و به نام اقتباس بخواهم بخش‌هایی را که برایم جذاب بوده است درون اثر دیگری بریزم! اقتباس زمانی صورت می‌پذیرد که مثلا ژان آنوئی (نمایشنامه‌نویس معاصر فرانسوی) نمایشنامه‌ای برمی‌دارد تا از آن اقتباس کند و دقیقا می‌داند به کجا باید ضربه بزند، یعنی برای آن اقتباس هدف‌گذاری می‌کند.

این نمایشنامه‌نویس در ادامه نقبی می‌زند به کتابی ترجمه‌نشده از جرج اشتاینر به نام «آنتیگونه‌های زمان»: در این کتاب آمده است که ما می‌توانیم در هر زمانی آنتیگونه‌ای داشته باشیم؛ بنابراین در اینکه زمانه ما نیازمند اقتباس ادبی است شکی نیست اما موضوع این است که آیا درام‌نویس‌های ما می‌توانند اقتباس کنند؟ می‌توانند کاراکترها را به هیئت امروز درب‌یاورند؟ یا اگر قرار است کاراکترها در همان یونان باستان باقی بمانند می‌توانند حرف‌هایی توی دهانشان بگذارند که حرف‌های امروز باشد؟

خیرآبادی تأکید می‌کند اقتباس‌های ما بسیار ضعیف است، چراکه ما در اصل به نام اقتباس، سرقت ادبی می‌کنیم.

به اعتقاد او، امروز بیشتر نمایشنامه‌نویسان برای اقتباس شخصیت اثر اصلی را برمی‌دارند و می‌گذارند درون اتمسفری امروزی و معمولا از اسم متن اصلی و شخصیت‌های اصلی استفاده می‌کنند: نمایشنامه‌ای می‌نویسند و اسمش را می‌گذارند «آژاکس» و می‌گویند برداشتی آزاد از نمایشنامه آژاکس سوفوکل. برخی هم علنا بخش‌های مورد علاقه‌شان را از اثری داستانی یا نمایشنامه‌ای برمی‌دارند و حتی بدون ذکر نام اثر اصلی از آن استفاده می‌کنند. مثلا فیلم «درباره الی»، کار اصغر فرهادی، یک سرقت در حوزه اقتباس سینمایی است. او از بخش‌هایی از فیلم «ماجرا»، اثر آنتونیونی، بدون ذکر نام استفاده کرده است. اما در فیلم «تردید» واروژ کریم مسیحی که برداشتی از «هملت» است، پوستری بزرگ از فیلم «هملت»، ساخته کوزینتسف، می‌بینیم که یک‌جور وفاداری به اثر اصلی به شمار می‌رود.

هنرمند باید قدر بیند و در صدر نشیند

روایتی از برپایی هم‌نویسی استادان خوش‌نویسی با عنوان «در انحنای روشن ایوان» در حرم مطهر رضوی

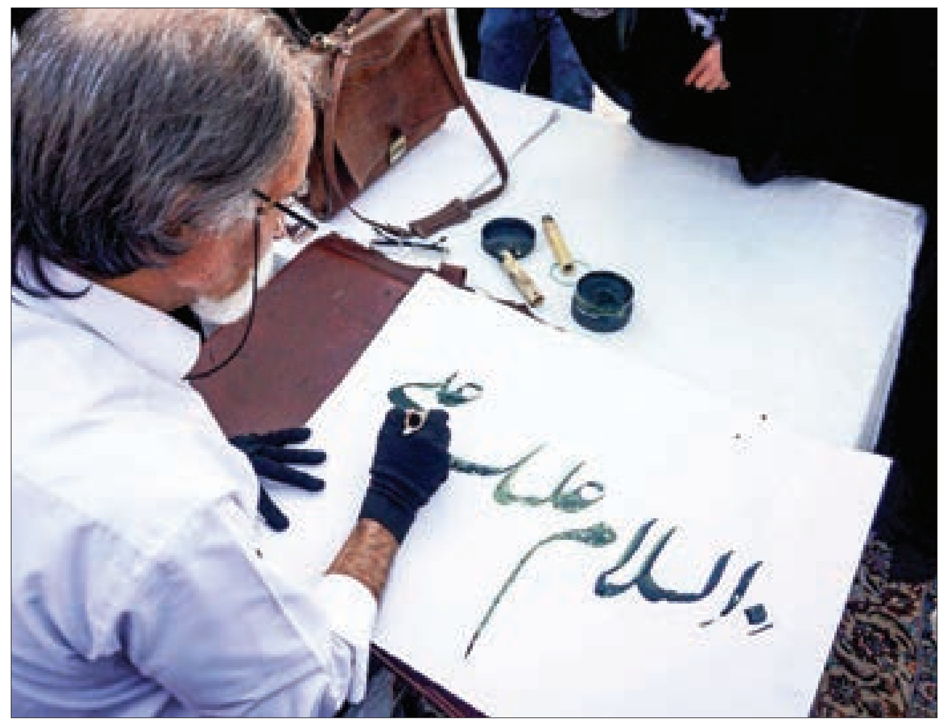

درنگ

امیرمنصور رحیمیان | بعدازظهر بیست‌ودومین روز از تیرماه است. گرما روی آسفالت کف خیابان پیچ‌وتاب می‌خورد و بالا می‌رود. تصویر گنبد و گلدسته‌ها از دور، پشت هرم گرما موج برداشته است و تاب می‌خورد. گرما از ۴۲درجه تازه رسیده است به ۳۶درجه و هنوز هم گرم است، با این حال مسیرهای منتهی به حرم شلوغ و پرزائر است. صدای مولودی‌خوانی از موکب‌های کنار خیابان شنیده می‌شود. مولودی را با صدای بلند پخش می‌کنند و مردم تشنه و گرمازده برای گرفتن شربت نذری بی‌تابی می‌کنند. برای فرار از گرما از سایه گوشه پیاده‌رو راه می‌روم. نیروهای پلیس دائم درحال کنترل ترافیکند. بندگان خدا عرق‌ریزان از چهار جهت مثل ناظم‌ها ایستاده‌اند و ماشین‌ها را مجبور می‌کنند راه دیگری را برای رسیدن به حرم آقا انتخاب کنند.

از خودم می‌پرسم: «چرا برگزارکنندگان «در انحنای روشن ایوان» امروز را برای این حرکت هنری انتخاب کرده‌اند و چرا حرم را در شلوغ‌ترین روزش؟»

به «باب‌الجواد» که می‌رسم، از حجم آدم‌هایی که ایستاده‌اند تا به‌نوبت وارد حرم شوند، یکه می‌خورم. فضای ورودی‌های حرم، شور عجیبی دارد.

قبل از ورود به حرم باید برگردم و کیفم را به صندوق امانات بسپارم. هرقدر التماس می‌کنم بگذارند با خودم ببرمش داخل، که درونش جز چند کتاب و قلم و دفتر و جعبه عینکم هیچ چیز پیدا نمی‌شود، به جایی نمی‌رسم. دفعه بعد که با یک دفترچه کوچک و یک خودکار می‌رسم به گیت بازرسی، آقایی را می‌بینم که همان چیزهایی را که من داشتم، با افتخار دارد می‌برد داخل. سرخوردگی‌ام زیاد دوامی ندارد؛ به محض دیدن گنبد و گلدسته‌های طلایی و بوی عطر خنک شناور در هوا، همه‌چیز را فراموش می‌کنم. به رسم ادب رو به گنبد و گلدسته می‌ایستم و سلام می‌دهم و بعد برای رسیدن به‌سمت محل برگزاری برنامه (که قرار است استادان خوش‌نویسی اشعار، احادیث و القاب حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) را نگارش کنند)، از اولین خادمی که می‌بینم، نشانی استادان خوش‌نویس را می‌گیرم.

بنده‌خدا هاج‌وواج نگاهی به من می‌اندازد که تهش می‌شود «حالت خوبه باباجان؟ تو این شلوغی دنبال استاد خوش‌نویس می‌گردی؟» بی‌خیال استادان می‌شوم و می‌پرسم نزدیک‌ترین راهی که می‌توانم خودم را به صحن قدس برسانم، کدام است. با دست گنبد آبی‌رنگ کوچکی را آن‌طرف صحن وسیع جامع نشانم می‌دهد.

در محضر خوشنویسان

با دیدن هنرمندان(استاد یدا... کابلی، استاد محمدعلی سبزه‌کار و استاد رسول مرادی و ...) که در گوشه‌وکنار صحن قدس نشسته‌اند، تصوراتم از برنامه به چالش می‌خورد. شاید تصور من از این برنامه یا جایی که اثر هنری ارائه می‌کنند، مقداری غلط بوده است. پیش از این فکر می‌کردم لابد هنرمند باید قدر بیند و در صدر نشیند و اثر هنری باید به فراخور هنرش با آن رفتار شود نه اینکه مثل «حلیم» نذری هرکس یک تکه کاغذ را به‌زور از دست این و آن چنگ بزند و دست بگیرد و بایستد بالای سر استاد خطاط که «بنویسید یک چیزی رویش، استادا!»

مگر چه ایرادی دارد که همین برنامه با نظم و ترتیب اجرا شود؟ اینکه ۱۰۰نفر استاد درجه یک را از تهران و مشهد و نیشابور و بقیه جاهای کشور جمع کنند یک‌جا(صرف‌نظر از هزینه‌ها و ایاب‌وذهاب و اقامت و دردسرهای دیگر) خودش کار بزرگی است و جای تقدیر دارد. این حرکت برای هنرمندان خوش‌نویس که مثل باقی اعضای جامعه هنرهای تجسمی در سایه سینما و هنرمندان آنجا زیست می‌کنند، بسیار ارزشمند است ولی به چه قیمتی؟ به قیمت اینکه استادان را با قلم و دفتر و دستک بنشانی یک گوشه صحن تا آفتاب از روی میز و صندلی‌های عاریه‌ای بلند شود و آن‌ها بنشینند؟ میز و صندلی‌هایی که یکی از خوش‌نویسان آخر مراسم با ظرافت و خنده می‌گفت: «ثواب دو ساعت نشستن روی این صندلی درب‌وداغون، برسد به روح پدر مرحومم!»

می‌خواستم مسئول این حرکت ارزنده را پیدا کنم و صمیمانه در گوشش بگویم: «اگر می‌خواستید ارتباطی بی‌واسطه بین هنرمند و مخاطب برقرار کنید، راهش این نبود که هنرمندان را در روز شلوغ و پرتردد تولد آقا، بنشانید وسط صحن. باور کنید همه هنرمندان از اینکه در حضور امام رئوف دست به قلم می‌برند، خوشحالند و به آن افتخار می‌کنند ولی احساس خوبی ندارد وسط زندگی و زیارت مردم باشی، آن‌هم با میزهایی که مردم برای عروسی کرایه می‌کنند. با آن صندلی‌های ناجور. گیریم که نظرتان بر لزوم عیدی دادن به زوار امام‌رضا(ع) با این سبک و سیاق و در این روز خاص بوده است ولی واقعا هنرمند باید روی صندلی پلاستیکی عرق بریزد و اثر هنری خلق کند تا نهایتاً اعلام شود که ۹۰۰اثر هنری بین مردم توزیع شده است؟ یک گوشه از رواق یا جایی مسقف را نمی‌شد به این کار اختصاص داد تا گرما کمتر آزاردهنده باشد؟ گرمایی که تا چند ساعت بعد از غروب هم از جان سنگ‌های مرمر سیاه کف و دیوارهای صحن بیرون می‌ریزد.»

به قول یکی از استادان که عجله داشت بعد از اتمام کار برود تا به سرویس‌های منتظر برسد: «این برای سومین سال پیاپی است که شرکت می‌کنم در این رویداد. سال‌های قبل داخل رواق بودیم. خنک بود و نظم داشت همه‌چیز. امسال نمی‌دانم چطور شد ما را آوردند اینجا؟ به‌هرحال ما خوشحالیم که هدیه‌ای ناقابل به زائر آقا دادیم. ان‌شاءا... خدا هم قبول کند، ولی خب، بابت این عیدی کلی عرق ریختیم.» می‌خندد و می‌رود تا به سرویس برسد. از دور یک نفر داد می‌کشد و همه را دعوت به ملحق شدن به جمع می‌کند: «آقا! استاد! خانم محترم! زود باشید دیگه، سرویس‌ها رفتند».

هنوز چند نفر با کاغذهای ابر و باد در دست ایستاده‌اند بالای سر چند نفر از خوش‌نویسانی که از قافله عقب مانده‌اند. بالای سر یکی از استادان می‌روم و دستش را نگاه می‌کنم که روی کاغذ با هنرمندی می‌رقصد و اثری را از هیچ خلق می‌کند. مطمئنم با همه وجودش به کارش ایمان دارد. با اینکه هنرمند است و احتیاج به خلوت دارد، فقط معجزه ایمان است که آدم را این‌طور در این حجم شلوغی و ازدحام، آرام و سرخوش نگه می‌دارد.

رویداد

جشنواره موسیقی جوان به استقبال خراسانی‌ها می‌رود

گروه هنرا | سیزدهمین جشنواره ملی موسیقی جوان از ۵مرداد در تهران آغاز به کار خواهد کرد. بر این اساس با پایان داوری مرحله نخست این دوره از جشنواره، از ۲هزارو ۱۰۰اثر ارسالی در سه بخش موسیقی نواحی، دستگاهی و کلاسیک، ۷۷۶نوازنده و خواننده به مرحله نهایی راه یافتند. درمیان نام افراد اعلام‌شده که قرار است در روزهای برگزاری جشنواره در حضور هیئت داوران به اجرای برنامه بپردازند، نام تعداد درخور توجهی از هنرمندان جوان مشهدی و خراسانی نیز دیده می‌شود؛ اتفاقی که انتظار کسب رتبه برای این منطقه موسیقی‌خیز را بیشتر می‌کند.

براساس اسامی اعلام‌شده در بخش موسیقی نواحی، ۶۸نفر از شهرهای مختلف خراسان به مرحله نهایی راه یافتند. همچنین از مشهد، «نازنین تنها» و «یاسمن تنها» در بخش دوتار شمال و جنوب خراسان، علیرضا ملکی، محمد پاکبازمیاب، جابر دلربایی، مبینا خواجه‌نژاد و ابراهیم ابراهیم‌زاده در بخش دوتار شمال خراسان، سیدمحمد جلالی‌نژاد در بخش آواز و دوتار شمال خراسان و فاطمه رمضانی و بهار برادران آجیلیان در بخش دایره شمال خراسان، از راه‌یافتگان به بخش موسیقی نواحی هستند.

در بخش موسیقی دستگاهی نیز مشهد نمایندگانی دارد که بر این اساس در بخش عود امیررضا نصیری، در کمانچه، کیانا حکاک، نگار یاسمنی، آرش زحمتی و علی ربوبیان، در بخش دف فاطمه دوستی، در بخش تار، آرین طوفانی و در بخش آفرینش در تک‌نوازی، امیرآرش قاسمی به رقابت با دیگر نمایندگان پذیرفته‌شده می‌پردازند.

درنهایت در بخش موسیقی کلاسیک نیز مشهد با چهار نماینده در سه بخش حضور خواهد داشت؛ در ساز فلوت فرید شاهزاد، در ساز گیتار ترانه خسروجردی و در پیانو محیا محرومی و مهران مظلوم‌مقدم.

سیزدهمین جشنواره ملی موسیقی جوان با دبیری هومان اسعدی و با مشارکت گسترده استادان برجسته موسیقی کشور توسط انجمن موسیقی ایران، با حمایت معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر موسیقی و با همکاری بنیاد رودکی از ۵مرداد تا ۵شهریور سال جاری در تهران برگزار خواهد شد.

نماشهر

داود بهگام| شهرآرا

دورهمی در «شب‌های فیروزه‌ای»

برنامه «شب‌های فیروزه‌ای» با مشارکت شهرداری مشهدمقدس از ۲۲ تیر ماه شروع شده و تا ۲۷ همین ماه ادامه خواهد داشت. این برنامه که در ضلع شرقی بوستان کوهسنگی با حضور شهروندان مشهدی و زائران و مسافران برپا و ساعت ۲۱/۳۰ به صورت زنده از شبکه پنج سیمای آنتن تلویزیون می شود.

آزاده آزاد، نوازنده هارمونیکا: **متأسفانه وقتی از موسیقی بانوان حرف به میان می‌آید، بسیاری بلافاصله به مقوله تک‌خوانی زنان فکر می‌کنند و محدودیت زنان را در زمینه تک‌خوانی، تنها مشکل بانوان فعال در زمینه موسیقی می‌دانند، درحالی‌که این‌طور نیست.**

«سقاخانه» در پایانه

از یک المان دائمی در پایانه مسافربری امام رضا(ع) رونمایی شد

فرهنگ و هنرا در آخرین روز از دهه کرامت و همزمان با ولادت امام‌رضا(ع) از المان دائمی «سقاخانه» با حضور مدیران شهری رونمایی شد. این المان که به‌همت اداره هنری سازمان فرهنگی‌اجتماعی شهرداری مشهد در پایانه مسافربری امام‌رضا(ع) جانمایی شده، امکان استفاده زائران و مسافران از چشمه‌های آب سرد سقاخانه را فراهم آورده است. «سقاخانه» عنوان المانی است که از چندی پیش بازسازی شده و باتوجه‌به حجم ورود زائران و مسافران به پایانه مسافربری امام‌رضا(ع) و با هدف فضاسازی محیط به‌صورت دائمی در این محل نصب شده است.

این المان دائمی با متریال کاشی هفت‌رنگ و سنگ ساخته شده است و دارای ارتفاع پنج متری است.

«گوهرجان»؛ غواصی در دنیای موسیقی

گوهرجان
goharie.jan

زندگی با موسیقی

نگار رادا| اگر به‌دنبال آلبومی در سبک موسیقی ایرانی و سنتی هستید، جدیدترین آلبوم منتشرشده با صدای وحید تاج، گزینه مناسبی خواهد بود. این آلبوم با عنوان «گوهرجان» در دو لوح منتشر شده است و شامل قطعاتی با آهنگ‌سازی سلمان سالک و اجرای چند تصنیف قدیمی با تنظیم عباس آزاد است.

از میان ۹قطعه آلبوم «گوهرجان»، ۵قطعه را سلمان سالک آهنگ‌سازی کرده است؛ قطعات «صدای بال ققنوسان» با شعری از شفیعی کدکنی، «ساز و آواز بیات اصفهان و دشتی» با شعری از حافظ، «درد گنگ» از سروده‌های هوشنگ ابتهاج، «ساز و آواز عشاق و فرود به همایون» از اشعار حافظ و «آواز بلند» از آثار هوشنگ ابتهاج.

۴قطعه دیگر این آلبوم بازخوانی تصنیف‌هایی از آهنگ‌سازان قدیمی با تنظیم جدید عباس آزاد است؛ «گوهر جان» با شعر و آهنگ‌سازی محمدعلی امیرجاهد که در وصف استاد ابوالحسن صباست، «جان‌فزا» به آهنگ‌سازی سیدجواد بدیع‌زاده، «دیده و دل» اثر عبدا... جهان‌پناه و «فصل خزان» به آهنگ‌سازی عبدا... خادم‌میثاق.

گوهرجان از نوازندگان و نوای سازهای مختلف نیز بهره گرفته است که از میان آن‌ها می‌توان به میثم مروستی، علی جعفری‌پویان و میلاد عالمی، نوازندگان ویولن، پاشا هنجنی نوازنده نی، سلمان سالک نوازنده تار، پویا سرایی نوازنده سنتور، داریوش بیژنی نوازنده کلارینت، ناصر رحیمی نوازنده فلوت، پویان رمضانی نوازنده پیانو، مجید علیزاده، نوازنده تنبک و دف و علیرضا دریایی، نوازنده کمانچه اشاره کرد.

نظرهای مختلفی درباره این آلبوم منتشر شده است که از میان آن‌ها می‌توانیم از نظر میرعلیرضا میرعلی‌نقی، روزنامه‌نگار ایرانی، پژوهشگر موسیقی و منتقد هنری، یاد کنیم. به‌گفته او آلبوم گوهرجان، رهاورد غواصی سلمان سالک در جهان موسیقی، به یاری عباس آزاد و وحید تاج است. قطعات فضایی آشنا و مطمئن را عرضه می‌کنند و شنونده را فارغ از هیاهوی گاه منجر به هیچ که امروز فراوان شده است، به کشف لذتی دیگر از موسیقی رهنمون می‌کند.

آلبوم گوهرجان را موسسه فرهنگی‌هنری آوای مهربانی منتشر کرده و نسخه فیزیکی آن در فروشگاه‌های معتبر به قیمت ۵۰هزار تومان و نسخه دیجیتال آن به قیمت ۳۰هزارتومان در سایت‌های موسیقی دردسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

میزبانی سالن اصلی تئاتر شهر از یک اپرای کمدی

تماشاخانه

افخمی| سالن اصلی تئاتر شهر این روزها میزبان نمایش «جان سکیکی» به کارگردانی و طراحی حسین اکبرپور است. این نمایش یک اپرای کمدی است که «جواکینو فورزانو» نوشته و ترجمه آن برعهده سمیرا معین بوده است. همچنین این نمایش از حضور بازیگرانی چون محمد یوسفی، تکتم زرگریان، حسین معینی‌وهاب‌زاده، مهدی یوسفی، مهرداد سمیع، امین گنابادی، احسان فرقانی، مرجان رضایی، مصطفی شفیعی، سمانه ابراهیم‌زاده، سجاد ستار، مهدی مقدسی، مهرداد خامسی، آرمین عافیتی، علی شهری، سالومه کافیان و سمیرا معین بهره گرفته است.

به گفته کارگردان نمایش «جان سکیکی»، این نمایش ۷۰دقیقه‌ای قصه ساده‌ای دارد: «یکی از کاراکترهای قصه به نام «بوز» پیرمردی ثروتمند از ساکنان شهر فلورانس است که درحال گذراندن ساعت پایانی عمرش است. در این بین خانواده و وارثان او آمده‌اند تا ارث خود را بردارند اما متوجه می‌شوند بوز در وصیت‌نامه‌اش چیزی برای آن‌ها نگذاشته است.»

اجرای این نمایش یکی از آثار شناخته‌شده اپرا محسوب می‌شود که آهنگ‌سازی آن را جاکوموپوچینی حدود ۱۰۰سال پیش انجام داده است. حال به‌گفته اکبرپور، همان نت‌هایی را که سال‌ها پیش نوشته و اجرا شد، لادا کافیان با ساز پیانو در «جان سکیکی» می‌نوازد.

کارگردان نمایش همچنین از تمرین بیش از یک سال گروه آوازی و اپرایی برای اجرا در این اپرای کمدی و تمرین چهارماهه گروه نمایشی خبر می‌دهد و درنهایت نقطه عطف کارش در جذب مخاطب را اپرایی بودن و فضای جدیدی که کمتر مخاطبی از آن شناخت دارد، معرفی می‌کند.

به گفته اکبرپور، «جان سکیکی» تا ۶مرداد روی صحنه خواهد بود. همچنین اگر اجرای نمایش تمدید شود، به‌دلیل سفر لادا کافیان، نوازنده اصلی این نمایش، به خارج از ایران نهایتا «جان سکیکی» تا ۹مرداد در مشهد روی صحنه خواهد ماند. علاقه‌مندان برای تماشای این نمایش می‌توانند هر شب ساعت ۲۰:۳۰ به سالن اصلی تئاتر شهر واقع در مجتمع فرهنگی‌وهنری امام‌رضا(ع) در پارک ملت مراجعه کنند.